



دکتر علی میرزایی سیسان

سیالیت؛ اصل ثابت هم‌پیمانی‌های عصر جدید

اندیشکده خودرو
AUTOTHINKTANK



● مقدمه

در پهنه تاریخ، "هم پیمانی" همواره یکی از سنگ بناهای راهبردی برای بقا، رقابت و دفاع در میان جوامع بوده است. هم پیمانی‌ها از دیرباز نه تنها ابزاری برای تأمین امنیت و گسترش نفوذ، بلکه اهرمی برای شکوفایی اقتصادی و صنعتی نیز به شمار می آمده‌اند. با این حال، پایدارترین پیمان‌ها اغلب فراتر از منافع مادی، ریشه در پیوندهای عمیق فرهنگی و معنوی میان ملت‌ها و تمدن‌ها داشته‌اند. در گذر زمان، این اتحادها از پیمان‌های ساده قبیله‌ای به معاهدات پیچیده و ساختارهای نوین قدرت تکامل یافته‌اند و در هر عصر، جلوه‌ای متمایز از همکاری و رقابت را به نمایش گذاشته‌اند. در جهان معاصر، نقش هم پیمانی‌ها از عرصه‌های سنتی نظامی و سیاسی فراتر رفته و ابعاد اقتصادی، فناوری و فرهنگی را نیز در برگرفته است. این پدیده، خود بازتابی از پیچیدگی فزاینده روابط بین الملل و موازنه‌های نوین قدرت محسوب می شود.

شکل دهی به یک "هم پیمانی" مؤثر در عصر جدید، رهبران را ملزم می سازد تا ضمن مدیریت پیچیدگی‌های بی سابقه، تصمیماتی سرنوشت ساز اتخاذ کنند که جایگاه راهبردی کشورشان را برای دهه‌های آینده تعریف می کند. موفقیت در این مسیر، منوط به ارزیابی هوشمندانه تهدیدها و فرصت‌ها، گزینش دقیق شرکای بالقوه و برخورداری از رویکردی منعطف برای سازگاری با شرایط پرشتاب و متغیر جهانی است. کارآمدترین هم پیمانی‌ها آنهایی خواهند بود که بتوانند میان نیازهای تاکتیکی آنی و اهداف استراتژیک بلندمدت، توازن هوشمندانه برقرار سازند و هم زمان، اعتبار و انعطاف پذیری لازم برای پیشبرد منافع خود در جهان به طور فزاینده چندقطبی را حفظ کنند. در چشم انداز متحول نظام بین الملل، توانایی ایجاد و راهبری هم پیمانی‌های مؤثر، همچنان یک شاخص حیاتی و تضمین کننده امنیت و کامیابی ملی باقی خواهد ماند.

● جهان دستخوش تحولات بنیادین

در دهه‌های اخیر، جهان با دگرگونی‌های عمیق و فراگیری روبه‌رو شده است؛ به گونه‌ای که شتاب و غیرقابل پیش بینی بودن این تحولات، چشم انداز آینده را نیز با ابهام بیشتری همراه ساخته است. عرصه‌های ژئوپولیتیک، محیط زیست، اجتماع، اقتصاد و فناوری بیش از هر زمان دیگری دچار

تلاطم شده‌اند. تشدید تنش‌های ژئوپولیتیک و ژئواقتصادی، نظم جهانی را به طور بنیادین متحول کرده است. بررسی روند ریسک‌ها در دو دهه گذشته به وضوح نشان می دهد که هیچ راه حل پایدار و همیشگی‌ای وجود ندارد که بتواند افراد یا ملت‌ها را به طور کامل از بحران‌ها و تهدیدهای اساسی مصون نگه دارد. در چنین شرایطی، رهبران دولت‌ها، صنعتگران، جامعه مدنی و نهادهای بین المللی باید مسئولیت درک و سازگاری با این پویایی‌های متغیر را بر عهده بگیرند. تنها از رهگذر پژوهش‌های هدفمند و تأملات سنجیده می توان به ارتقای فهم جمعی از نیروهای پیچیده حاکم بر جهان امروز نائل شد. با توسعه دانش و اتخاذ اقدامات قاطع برای کاهش ریسک‌های پیش رو، می توان اعتماد عمومی را بازسازی کرد و جوامع و اقتصادهایی مقاوم تر بنا نهاد تا کشورها در برابر تهدیدات بیرونی و آسیب پذیری‌های درونی، تاب آورتر شوند.

امروزه شاهد افزایش درگیری‌ها، شدت یافتن پدیده‌های مخرب اقلیمی، تعمیق قطب بندی‌های اقتصادی، صنعتی، اجتماعی و سیاسی و همچنین گسترش سریع آسیب پذیری‌ها به واسطه فناوری هستیم. خوش بینی در چنین فضایی کمیاب است؛ چرا که احتمال سوء محاسبه یا تصمیم گیری نادرست از سوی بازیگران سیاسی و نظامی به شدت بالاست. مطالعات اخیر مجمع جهانی اقتصاد نشان می دهد که اکثریت رهبران جهان انتظار دارند در دو سال آینده جهان با بی ثباتی بیشتری مواجه شود. در افق بلندمدت، چشم انداز حتی نگران کننده تر به نظر می رسد و بسیاری از رهبران معتقدند که دهه آینده با شرایطی طوفانی و تلاطم همراه خواهد بود. این بدبینی مستمر، تردیدهای عمیقی را نسبت به کارآمدی ساختارهای اجتماعی و حکمرانی فعلی در مدیریت و رفع آسیب پذیری‌های ناشی از ریسک‌های نوظهور برانگیخته است. علاوه بر نابرابری اقتصادی، سایر ریسک‌های اجتماعی نیز در زمره مهم ترین دغدغه‌های دو سال آینده قرار دارند. شکندگی انسجام اجتماعی، به ویژه در آینده جهان، به شدت محتمل است و شواهد حاکی از ورود به عصری با سطح بالایی از عدم قطعیت و آسیب پذیری فزاینده است. مقابله با این چالش‌های چندوجهی، مستلزم همکاری بی سابقه، انعطاف پذیری و تعهدی دوباره به تقویت بازدارندگی غیرنظامی و تحکیم هم پیمانی‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی است.

تنها از این رهگذر می توان به ساخت آینده‌ای پایدار و تاب آور امیدوار بود.

● تاریخچه هم پیمانی

سیر تحول "هم پیمانی" از دوران باستان تا ظهور نهادهای مدرن، روایتی از دگرگونی بنیادین در ساختار روابط بین الملل است. اتحاد میان جوامع، که ریشه در پیمان‌های قبیله‌ای و امپراتوری‌های کهن دارد، همواره یکی از ارکان اساسی تعاملات بشری بوده است. این پیمان‌ها در گذر سده‌ها، از توافق‌های ساده به معاهدات چندجانبه‌ای تکامل یافته‌اند که اهدافی چون تأمین امنیت، رونق اقتصادی یا گسترش نفوذ سیاسی را دنبال می کرده‌اند. در عصر حاضر، اتحادها غالباً در قالب پیمان نامه‌های رسمی و حقوقی میان دولت‌های مستقل متبلور می شوند. این ساختارها، کشورهای عضو را به حمایت متقابل، به ویژه در حوزه دفاعی و به طور فزاینده‌ای در عرصه‌های اقتصادی و سیاسی، متعهد می سازند. این روند، نشان دهنده گذار از هم پیمانی‌های مقطعی و مبتنی بر پیوندهای خویشاوندی به اتحادهایی نهادینه، پایدار و استوار بر ساختارهای قدرتمند در دوران مدرن است. امروز نیز ماهیت، مدت و اهداف هم پیمانی‌ها دستخوش تغییرات عمیقی است که بازتاب دهنده تحولات گسترده در صحنه جهانی است.

ریشه‌های هم پیمانی‌های نوین را می توان در اروپای قرون وسطی جستجو کرد. پیمان‌هایی تاریخی چون اتحاد فرانسه و اسکاتلند (۱۲۹۵-۱۵۶۰م) و معاهده آنگلو-پرتغال (۱۳۷۳م)، نمونه‌های اولیه‌ای بودند که اصول دفاع متقابل و اتحاد راهبردی را پایه گذاری کردند. معاهده آنگلو-پرتغالی نمادی از اتحاد استراتژیک و تاریخی میان دو کشور اروپایی است که بیش از ۶۵۰ سال دوام آورده است. این توافق نامه‌ها نه تنها به ثبات منطقه‌ای یاری رساندند، بلکه بستر شکل گیری شبکه‌های پیچیده روابط بین المللی را در دوره‌های بعدی فراهم آوردند. نقطه عطف این مسیر، مفهوم اروپای یکپارچه پس از جنگ‌های ناپلئونی بود که گذار به سوی مفهوم "امنیت جمعی" و "نهادینه سازی نظام هم پیمانی" را رقم زد. این نوع سازوکارها، تلاشی از سوی قدرت‌های بزرگ برای حفظ صلح از طریق همکاری بود، هرچند در نهایت نتوانست از بروز منازعات بزرگ آینده همین منطقه جلوگیری کند. امروز نیز اتحادیه اروپا، به

عنوان میراث‌دار این تاریخ، با چالش‌های درونی و بیرونی جدی روبه‌روست. رویدادهایی چون برگزیت، آسیب‌پذیری این اتحادها را نمایان ساخت و رقابت فزاینده اقتصادی از سوی آسیا و آمریکا، سهم اروپا از اقتصاد جهانی را کاهش داده است. این وضعیت، توانایی اروپا را در ایفای نقش یک قدرت تعیین‌کننده در معادلات جهانی با تردیدهای جدی مواجه کرده است. اگرچه این اتحادیه همچنان یک بازیگر کلیدی در تجارت و سیاست جهانی است، اما نفوذ راهبردی آن در برابر ظهور قدرت‌های نوین و بازاریابی هم‌پیمانی‌ها به چالش کشیده شده است.

● فناوری در حال تحول هزینه‌های درگیرهای نظامی

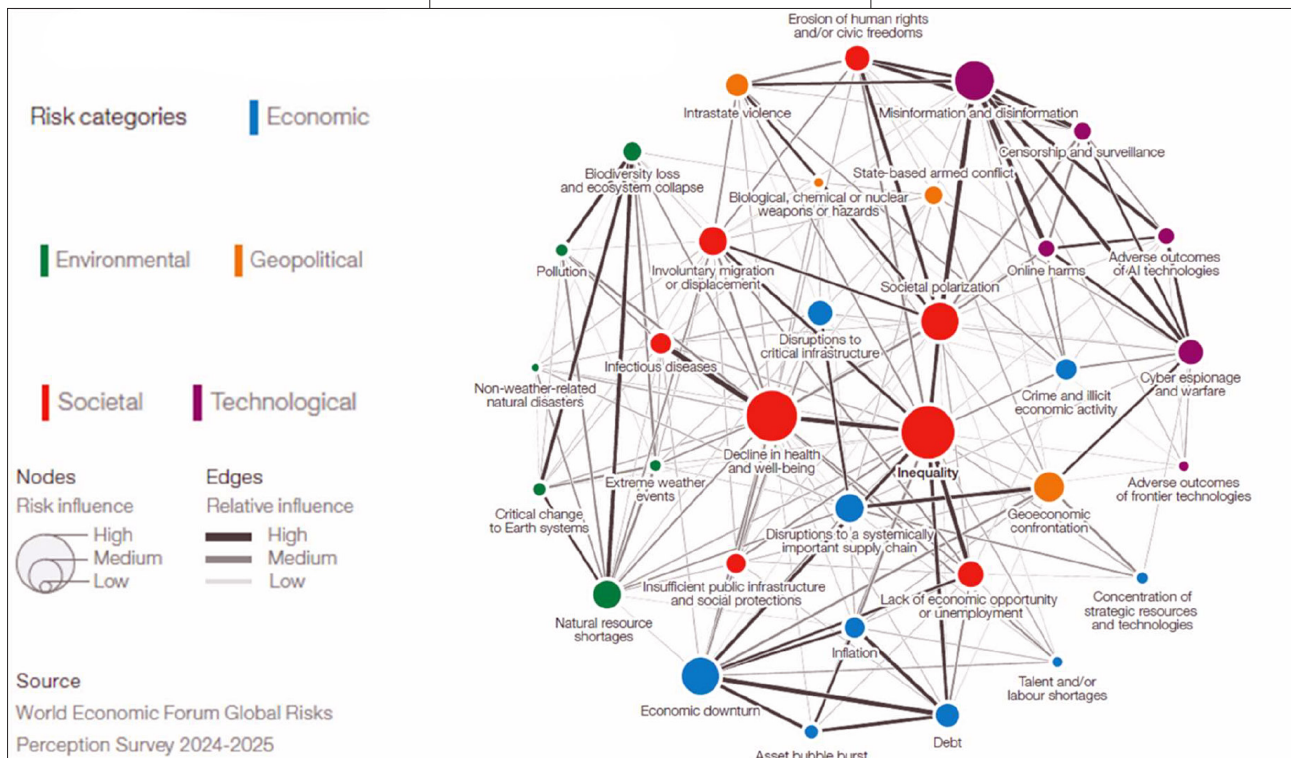
سه گزارش مهم شاخص صلح جهانی (GPI)، شاخص ریسک ژئوپلیتیک (GPR) و شاخص ناآرامی‌های اجتماعی صندوق بین‌المللی پول (IMF) نشان می‌دهند که جهان به طور فزاینده‌ای کمتر صلح‌آمیز و پرتنش‌تر شده است. شاخص صلح جهانی از سال ۲۰۱۴ کاهش مداوم سطح صلح جهانی را ثبت کرده و تعداد بی‌سابقه‌ای از درگیری‌های فعال و افزایش مشارکت بین‌المللی را نشان می‌دهد. شاخص ریسک ژئوپلیتیک نیز افزایش مکرر تنش‌های ژئوپلیتیک را گزارش

می‌کند و شاخص صندوق بین‌المللی پول نیز به ناآرامی‌های اجتماعی گسترده و مداوم اشاره دارد. مجموع این شاخص‌ها روندی روشن را آشکار می‌سازد: افزایش درگیری، ریسک سیاسی و فشارهای اجتماعی، شرایط صلح را تضعیف و ناامنی و اضطراب را در میان دولت‌ها و ملت‌ها افزایش داده است. هزینه نظامی جهانی از ۱۱۸۰ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۰ به ۲۴۰۰ میلیارد دلار در سال ۲۰۲۳ رسید که افزایشی ۱۰۳ درصدی طی ۲۳ سال را نشان می‌دهد. در همین بازه زمانی، تعداد درگیری‌های مسلحانه نیز حدود ۴۰ درصد افزایش یافته است. اگرچه ممکن است تصور شود افزایش تعداد درگیری‌ها مستقیماً هزینه‌های نظامی را بالا می‌برد، اما داده‌ها رابطه‌ای پیچیده‌تر را نشان می‌دهند. در اوایل دهه ۲۰۰۰، هزینه‌ها افزایش یافت در حالی که تعداد درگیری‌ها نسبتاً روند کاهشی داشت که بیانگر سرمایه‌گذاری در شدت و پیشرفت فناوری جنگ بود. در دهه اخیر، افزایش همزمان هزینه‌ها و درگیری‌ها، به ویژه با رشد درگیری‌های داخلی، ارتباط مستقیم‌تری را نشان می‌دهد. در نهایت، اگرچه این دوروند به هم مرتبط‌اند، اما عواملی مانند تغییر ماهیت جنگ، افزایش هزینه‌های فناوری و تنش‌های ژئوپلیتیک نقش مهمی در تعیین میزان هزینه‌های نظامی جهان و تعداد جنگ‌های

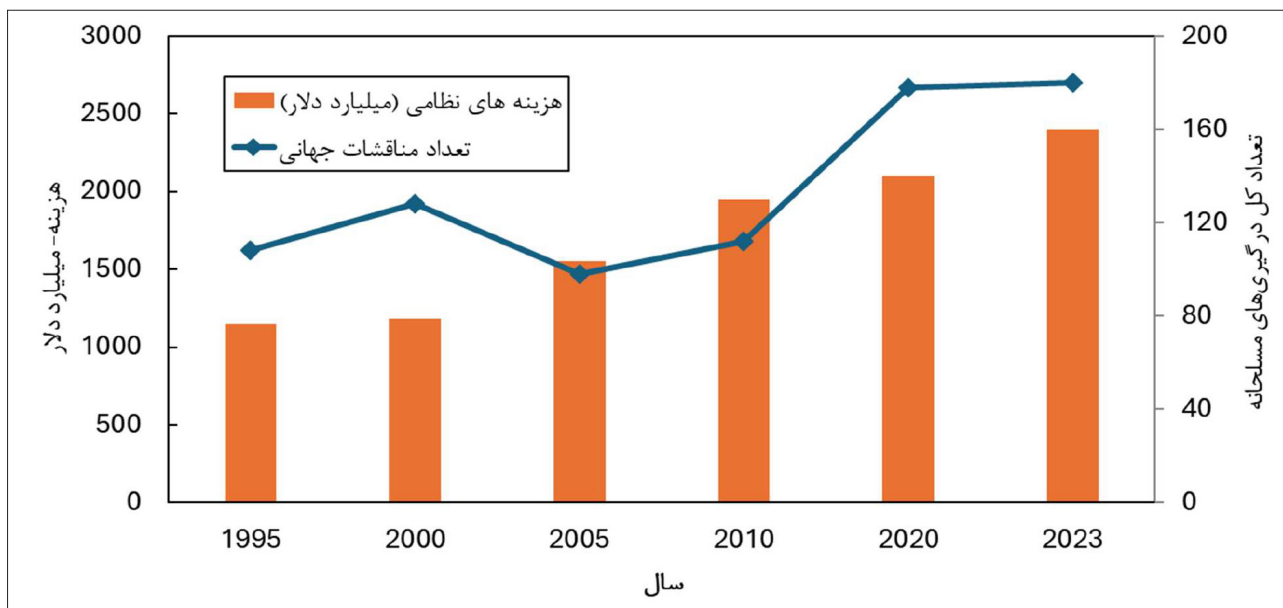
جاری ایفا می‌کنند. در حالی که فناوری ماهیت جنگ‌ها را دگرگون می‌کند، همه کشورها دسترسی برابر به فناوری‌های پیشرفته یا توان اقتصادی لازم برای سرمایه‌گذاری و توسعه این صنایع را ندارند. در چنین شرایطی، غریزه بقا کشورها را وادار می‌کند تا به دنبال ایجاد اتحاد باشند، چرا که هم‌پیمانی در جهان روز به روز خطرناک‌تر، برای تأمین امنیت ضروری می‌شود.

● افزایش عدم اعتماد به سازمان‌های جهانی

در جهان امروز اعتماد به نهادهای دیرپا و ستون‌های نظم پس از جنگ جهانی دوم، همچون شورای امنیت سازمان ملل، به شکل نگران‌کننده‌ای در حال فرسایش است. این افول اعتماد، به تقویت رویکردهای ملی‌گرایانه دامن زده است؛ کشورها به دلیل بدبینی نسبت به کارآمدی نظم جهانی موجود، برای حفاظت از منافع خود، ابتکار عمل را رأساً به دست می‌گیرند. همزمان، شاهد شکل‌گیری ائتلاف‌های کوچک‌تر، دوجانبه و منطقه‌ای هستیم که نشان از تغییر در هندسه قدرت جهانی دارد. با این وجود، نخبگان صلح دوست جهانی بر این باورند که جهان برای مقابله با چالش‌های فراگیر، همچنان به یک نظم منسجم و نهادهای مسئولی که قادر به برقراری و تضمین آن باشند، نیازمند است.



چشم‌انداز ریسک‌های جهانی: نقشه‌ای از ارتباطات متقابل



هزینه های نظامی و درگیری های جهانی

فرسایش اعتماد به نظم سنتی، راه دستیابی به امنیت و شکوفایی، نه از مسیر واگرایی و اقدامات یک جانبه، بلکه از رهگذر تعهدی استوار و نوبه اقدام جمعی می گذرد.

● گونه شناسی هم پیمانی

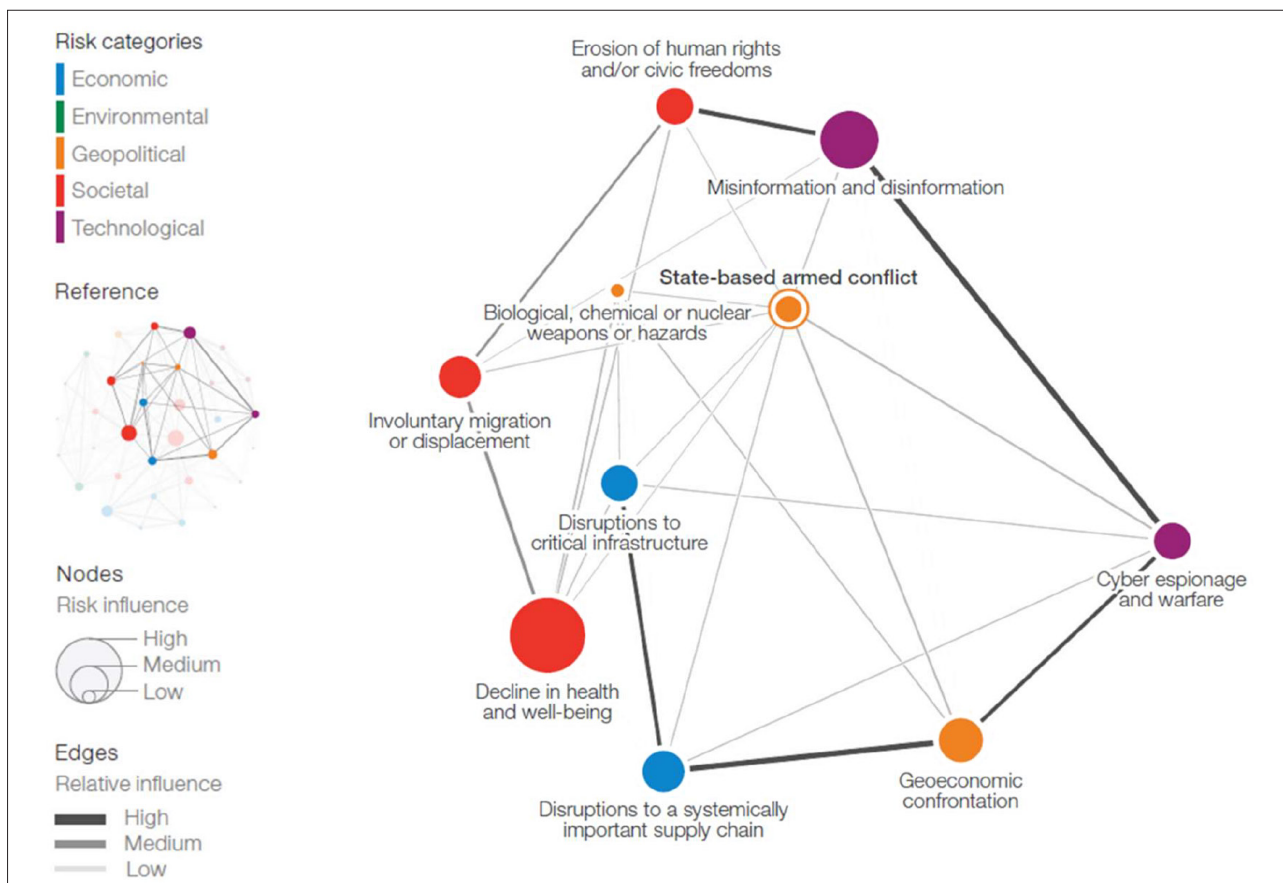
در عصر معاصر، گونه شناسی هم پیمانی ها را می توان از ابعاد گوناگونی همچون نظامی، اقتصادی و سیاسی مورد بررسی قرار داد. هر یک از این ابعاد، بیانگر نوعی از همکاری میان دولت هاست که ریشه در نیازهای متغیر نظام بین الملل دارد.

- در بعد نظامی، پیمان ها همچنان به عنوان رایج ترین و سنتی ترین شکل همکاری بین المللی شناخته می شوند. در این چارچوب، اعضا متعهد به دفاع متقابل در برابر تهدیدات خارجی می گردند. سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) بارزترین نمونه چنین همکاری هایی است که با الزام ۳۲ کشور عضو به دفاع جمعی بر اساس ماده پنجم، نقش مهمی در امنیت بین المللی ایفا می کند. در سال های اخیر، ناتو با تقویت حضور نظامی در جناح شرقی خود، تلاش داشته تا نقش بازدارنده ای در برابر تهدیدات نوظهور ایفا کند. با این وجود، برخی شکاف ها و اختلافات درون ناتو، عمدتاً ناشی از منافع اقتصادی متعارض اعضا، آشکار شده است؛ این امر

آشکارا اعلام می دارد که "همکاری اقتصادی از هر جایگزین دیگری برای ثبات جهانی برتر است". این گزارش بر تقویت سازمان تجارت جهانی اصرار ورزیده و اقتصادهای در حال توسعه را تشویق می کند تا پیمان های تجاری موجود را به منظور پوشش طیف وسیع تری از سیاست های نظارتی فرامرزی، "عمیق تر" سازند.

سازمان همکاری و توسعه اقتصادی (OECD) در چشم انداز سیاست گذاری نظارتی خود، چارچوبی عملی و کارآمد برای تحقق این همکاری ارائه می دهد. این سازمان بر این باور است که در مواجهه با چالش های پیچیده فرامرزی، سیاست گذاری هماهنگ تنها راهکار مؤثر و قابل اتکاست. OECD با ترویج همکاری های نظارتی بین المللی، بر همسوسازی تعاریف، به اشتراک گذاری تجربیات و ایجاد معیارهای مشترک تأکید می ورزد. در مجموع، باید اذعان داشت که گسترش بی اعتمادی به سازمان های بین المللی، پدیده ای جدی و نگران کننده است و در سراسر طیف تحلیل های ژئوپلیتیک، مالی و نظارتی، همکاری و هم پیمانی به عنوان راه حل های جدی برای ثبات جهانی مطرح می شود. گزارش های مجمع جهانی اقتصاد، بانک جهانی و OECD همگی بر این نکته تأکید دارند که بزرگ ترین چالش های عصر حاضر، ماهیتی جهانی دارند و هیچ کشوری به تنهایی قادر به حل آن ها نیست. پیام این نهادها روشن و بی پرده است: در مواجهه با مخاطرات فزاینده و

در چنین بستری است که اجماعی چشمگیر از گزارش های نهادهای پیشروی جهانی در سال ۲۰۲۵ پدیدار گشته است: همکاری بین المللی از طریق معاهدات و توافق نامه های چندجانبه، نه صرفاً یک گزینه، بلکه راهبردی حیاتی برای مواجهه با مخاطرات فزاینده جهانی است. این نتیجه گیری مشترک، تحلیل های ژئوپلیتیک، اقتصادی و نظارتی را در بر می گیرد و فراخوانی یکپارچه برای تجدید همکاری ها را ارائه می دهد. گزارش ریسک جهانی ۲۰۲۵ مجمع جهانی اقتصاد، این ضرورت همکاری را در صدر اولویت ها قرار می دهد. برای مقابله با خطر درگیری های مسلحانه، این گزارش پیمان ها و توافق نامه های جهانی را به عنوان امیدوارکننده ترین راه حل بلندمدت معرفی می کند و بر تقویت نهادهای چندجانبه موجود تأکید می ورزد. به همین ترتیب، برای مبارزه با تقابل های ژئواکونومیک، این گزارش از رویکردی چندوجهی حمایت می کند که شامل پیمانهای تجاری منطقه ای عمیق، روابط دوجانبه راهبردی و پیمان های چندجانبه مبتنی بر سازمان تجارت جهانی است. فراخوان هم پیمانی در عرصه اقتصادی نیز به شدت سرعت گرفته است. گزارش چشم انداز اقتصاد جهانی بانک جهانی، احیای یک نظام تجاری جهانی قاعده مند را در رأس اولویت ها قرار می دهد و استدلال می کند که حل و فصل مناقشات تجاری کنونی از طریق توافق نامه ها می تواند به شکل چشمگیری به رشد جهانی شتاب بخشد و



ارتباطات ریسک‌های جهانی و درگیری نظامی

سازند. گسترش هم‌پیمانی‌های سیاسی و اقتصادی در مناطق مختلف جهان، اغلب ریشه در انگیزه‌ها و پیشینه‌های تاریخی متفاوتی دارد و بازتاب‌دهنده تحولات عمیق در ساختار قدرت جهانی است.

از منظر نظریه‌پردازان علوم سیاسی، هم‌پیمانی‌های طبیعی عمدتاً بر پایه اشتراکات عمیق در فرهنگ سیاسی، ارزش‌ها و جهان‌بینی اعضا شکل می‌گیرند. این نوع مشارکت‌ها معمولاً از تاب‌آوری بیشتری برخوردار بوده و توانایی بالاتری در مواجهه با شوک‌های خارجی دارند، هرچند که مصون از بروز اختلاف و تنش نیستند. افزون بر این، هم‌پیمانی‌های مبتنی بر ارزش‌ها که حول محور اصول ایدئولوژیک یا هویت‌های مشترک شکل می‌گیرند، اغلب برای رسمیت‌بخشی متقابل و حمایت در مواجهه با چالش‌های بین‌المللی مورد استفاده قرار می‌گیرند. با این حال، چنین هم‌پیمانی‌هایی به دلیل تنوع منافع اقتصادی اعضا، ممکن است از ثبات و پایداری لازم برخوردار نباشند و ارزش‌های مشترک به تنهایی نتوانند هم‌پیمانی‌های

می‌شود، ۱۵ کشور را دربر گرفته و نزدیک به ۳۰ درصد تولید ناخالص داخلی جهان را پوشش می‌دهد. همچنین، توافق‌نامه جامع و پیشرفته مشارکت ترانس-پاسیفیک (CPTPP) نمونه‌ای دیگر از هم‌پیمانی‌های اقتصادی مبتنی بر قواعد مشترک است. این نوع هم‌پیمانی‌ها معمولاً در قالب چارچوب‌های حقوقی و معاهدات تثبیت‌شده عمل می‌کنند و دولت‌ها را، فارغ از محاسبات استراتژیک کوتاه‌مدت، به تعهدات پیشین خود ملزم می‌سازند.

در بعد سیاسی، هم‌پیمانی‌ها همکاری میان کشورها یا احزاب را با هدف دستیابی به اهداف مشترک، نظیر تأثیرگذاری بر سازمان‌های بین‌المللی یا شکل‌دهی به هنجارهای جهانی، در بر می‌گیرند. این اتحادها که می‌توانند رسمی یا غیررسمی باشند، در ساختار چندقطبی کنونی نظام بین‌الملل اهمیت فزاینده‌ای یافته‌اند و به کشورها امکان می‌دهند تا توازن مناسبی میان روابط خود با بلوک‌های مختلف برقرار

نشان‌دهنده تغییر تدریجی ریسک‌ها و منافع از غرب به شرق است. اروپا، با وجود وابستگی به چتر امنیتی ایالات متحده، در چالش‌های جدی، از توانایی لازم برای استقلال دفاعی برخوردار نیست و در عین حال، آگاه است که آمریکا تمایل کمتری به ادامه این نوع روابط پرهزینه دارد. افزون بر این، در کنار پیمان‌های بلندمدت، هم‌پیمانی‌های تاکتیکی و موقت نیز شکل می‌گیرند که غالباً واکنشی به تهدیدات فوری یا منافع حیاتی ملی هستند. این هم‌پیمانی‌ها عمدتاً ماهیتی ابزاری و فرصت‌طلبانه دارند و به دولت‌ها امکان می‌دهند تا به سرعت به بحران‌های پیش‌رو پاسخ دهند.

در بعد اقتصادی، پیمان‌ها با پیچیدگی و گستردگی فزاینده، بازتاب‌دهنده وابستگی متقابل و درهم‌تنیدگی اقتصاد جهانی‌اند. موافقت‌نامه مشارکت اقتصادی جامع منطقه‌ای (RCEP) که در حال حاضر بزرگ‌ترین توافق تجارت آزاد جهان محسوب

بلندمدت را تضمین کنند. برای نمونه، مجمع کشورهای اسلامی یا شورای همکاری خلیج فارس با وجود برخورداری از جمعیت قابل توجه و منابع اقتصادی غنی، به دلیل تفاوت منافع و تنوع رویکردها، نتوانسته‌اند به بازیگران سیاسی تاثیرگذار در سطح بین‌المللی تبدیل شوند، چرا که همبستگی ایدئولوژیک به تنهایی برای ایجاد هم‌پیمانی مؤثر و پایدار کافی نبوده است. در این میان ارتباط میان ائتلاف‌های سیاسی و رسانه‌ای دوطرفه و عمیق است؛ تاثیرگذاری رسانه‌ها بر شکل‌گیری ائتلاف‌های سیاسی جدید و بالعکس، امری است که نمی‌توان آن را نادیده گرفت و این ارتباطات به هم گره خورده‌اند. نباید نقش ائتلاف‌های رسانه‌ای را، چه در غرب و چه در شرق، دست کم گرفت. این شبکه‌های پیچیده با هدف شکل‌دهی به افکار عمومی و تاثیرگذاری بر نگاه جهانیان عمل می‌کنند. رسانه‌ها اغلب با ترکیب منافع سیاسی مشترک، اشتراکات ایدئولوژیک و گاهی با هماهنگی مستقیم، روایت‌هایی همسو ارائه می‌دهند که در نتیجه، رویدادها را به گونه‌ای بازتاب می‌دهند که اقدامات خودشان را مشروع و کشورهای دیگر را بی‌ثبات یا تهدیدآمیز جلوه می‌دهد. اما باید توجه داشت که نفوذ ائتلاف‌های رسانه‌ای هرگز مطلق یا یکدست نیست. در مجموع، تنوع و پیچیدگی ائتلاف‌ها در جهان امروز، بازتابی از روابط بین‌الملل و نیاز به پاسخگویی به چالش‌های چندوجهی نظام

جهانی و همراهی مردم است. درهم‌تنیدگی ابعاد نظامی، اقتصادی و سیاسی نشان می‌دهد که ائتلاف‌ها صرفاً ابزاری برای تحقق منافع مشترک نظامی نیستند، بلکه به عنوان سازوکاری برای مدیریت ریسک اقتصادی-اجتماعی و افزایش تاب‌آوری در برابر تحولات غیرمنتظره نیز عمل می‌کنند.

● از هم‌پیمانی سیاسی تا فرصت‌سازی صنعتی

در نظام بین‌الملل معاصر، شکل‌گیری هم‌پیمانی‌های راهبردی به عنوان یکی از ارکان بنیادین علم سیاست و دولت‌سازی مدرن تلقی می‌شود. برای رهبران سیاسی، حرکت در این عرصه پیچیده مستلزم برخورداری از فهمی عمیق و چندلایه نسبت به پویایی‌های ژئوپلیتیکی در حال تحول، همراه با ارزیابی دقیق و مستمر منافع ملی است. با گذار نظم جهانی به سوی ساختاری چندقطبی، منطق و ماهیت هم‌پیمانی‌ها نیز دستخوش تحول شده و رویکردی منعطف‌تر و حساب‌شده‌تر را ایجاب می‌کند.

یکی از ابعاد کلیدی در راهبرد هم‌پیمانی‌های معاصر، تأثیرات عمیق همکاری‌های سیاسی و اقتصادی بر جایگاه صنعتی و رقابت‌پذیری جهانی کشورهاست. تصمیم برای پیوستن به یک هم‌پیمانی، غالباً پیامدهای گسترده‌ای برای ساختار تولیدی، ظرفیت فناورانه و موقعیت کشورها در زنجیره‌های ارزش جهانی به همراه

دارد. عضویت در بلوک‌های اقتصادی همچون اتحادیه اروپا، می‌تواند دسترسی ترجیحی و بدون مانع صنایع ملی به بازارهای مصرفی گسترده را تضمین کند. این دسترسی گسترده، نه تنها موجب تحریک تولید و بهره‌مندی از صرفه‌جویی در مقیاس می‌شود، بلکه رشد صادرات محور را نیز تقویت می‌نماید.

علاوه بر این، هم‌پیمانی‌های راهبردی صنعتی اغلب به عنوان کانالی برای انتقال فناوری و همکاری در حوزه تحقیق و توسعه عمل می‌کنند. برای کشورهای در حال توسعه یا با درآمد متوسط، چنین مشارکت‌هایی می‌تواند نقشی اساسی در ارتقای قابلیت‌های صنعتی ایفا کند؛ از توسعه مهندسی در قالب هم‌پیمانی‌های نظامی گرفته تا دستیابی به فناوری‌های انرژی تجدیدپذیر و خودروسازی. همچنین، هم‌پیمانی‌ها امکان یکپارچه‌سازی کشورها در زنجیره‌های تأمین پیچیده و انعطاف‌پذیر را فراهم می‌آورند که این امر می‌تواند کارایی و قابلیت اطمینان صنعتی را افزایش دهد، هرچند همزمان وابستگی‌های متقابل جدیدی نیز ایجاد می‌کند. سرمایه‌گذاری‌های مشترک و توافق‌نامه‌های سرمایه‌گذاری در چارچوب هم‌پیمانی‌ها، معمولاً زیربنای این فرآیند را تشکیل داده و به تقویت بخش‌های صنعتی خاص کمک می‌کنند. همسویی با استانداردهای نظارتی و فنی بلوک‌های اقتصادی قدرتمند، اگرچه ممکن است



مستلزم تعدیلات پرهزینه برای صنایع داخلی باشد، اما می‌تواند فرآیندهای صادراتی را تسهیل کرده و کیفیت و رقابت‌پذیری محصولات ملی را در بازار جهانی ارتقا دهد.

پیوستن به هم پیمانی‌های نادرست یا مدیریت نامناسب هم‌پیمانی‌ها می‌تواند مخاطرات و چالش‌های جدی به همراه داشته باشد. به عنوان مثال، گشایش بازارهای داخلی به روی شرکای قدرتمند هم‌پیمانی، ممکن است صنایع ملی را در معرض رقابت شدید قرار دهد و بخش‌های کمتر رقابتی را تحت فشار قرار دهد؛ در صورت فقدان سیاست‌های صنعتی حمایتی، این وضعیت می‌تواند به صنعتی‌زدایی غیرخواسته و از دست رفتن فرصت‌های شغلی منجر شود. افزون بر این، وابستگی راهبردی بیش از حد به یک شریک برای فناوری‌های حیاتی، مواد اولیه یا اجزای کلیدی صنعتی، آسیب‌پذیری‌هایی را ایجاد می‌کند که در صورت تیره شدن روابط سیاسی، ممکن است مورد سوءاستفاده قرار گیرد. یکپارچگی اقتصادی و سیاسی در قالب هم‌پیمانی‌ها، اغلب مستلزم واگذاری بخشی از تصمیم‌گیری ملی به جمع هم‌پیمانی است. این امر می‌تواند به کاهش خودمختاری در برخی سیاست‌گذاری حوزه مربوطه (مثلاً دفاعی) منجر شود و کشورها را به تبعیت از استانداردهای نظارتی، زیست‌محیطی یا کاری بلوک‌های بزرگ‌تر وادار سازد؛ امری که لزوماً با شرایط ملی و منافع صنعتی کشور همخوانی ندارد. در نهایت، در شرایط رقابت ژئوپلیتیکی فزاینده، به ویژه میان قدرت‌های بزرگی نظیر ایالات متحده و چین، روابط اقتصادی و صنعتی کشورها بیش از پیش مورد توجه و نظارت قرار می‌گیرد. همسویی با اکوسیستم فناوری یا صنعتی یک بلوک، ممکن است منجر به محرومیت از دسترسی به بلوک‌های رقیب شود و بدین ترتیب، بازارها و گزینه‌های راهبردی یک کشور را محدود سازد. در مجموع، هم‌پیمانی‌های راهبردی در نظام بین‌الملل معاصر، همزمان فرصت‌ها و تهدیدهای متعددی را برای کشورها به همراه دارند. موفقیت در این عرصه، مستلزم اتخاذ رویکردی هوشمندانه و متوازن است که ضمن بهره‌برداری از مزایای همکاری، مخاطرات ناشی از وابستگی و واگذاری حاکمیت را نیز به دقت مدیریت نماید.

● تحولات صنعتی و اتحادهای شمال و جنوب
انقلاب صنعتی نخستین، نقطه عطفی بنیادین

در تحول رقابت جهانی به شمار می‌آید که ملل مختلف را ناگزیر ساخت برای بقا و پیشرفت در عرصه بین‌المللی، به سوی صنعتی‌شدن گام بردارند. برتری فناورانه و سیاسی غرب، که در بستر اولیه استعمارگری و رقابت‌های بین‌المللی شکل گرفت، نه تنها ساختار روابط اقتصادی جهانی را بازتعریف کرد، بلکه موجبات تشدید منازعات بر سر منابع و گسترش تنش‌ها، به ویژه در اروپا و آسیا را فراهم آورد. هرچند پیش از این نیز تنش‌های ژئوپلیتیکی وجود داشت، اما انقلاب صنعتی به عنوان نقطه عطفی تاریخی، دسترسی به منابع و منازعات ناشی از آن را به کانون توجه سیاست‌گذاران و نظریه‌پردازان سیاسی کشاند و مفاهیم نوینی چون جنگ‌های راهبردی و شکل‌گیری هم‌پیمانی‌ها را در پرتو برتری تکنولوژیک و اقتصادی به اندیشه سیاسی وارد ساخت.

در ادامه این روند، تحولات صنعتی بعدی، توزیع قدرت را به سمت بازیگران نوظهوری همچون ایالات متحده و سپس شرق آسیا سوق دادند. هر موج صنعتی جدید، نه تنها رقابت‌پذیری جهانی را بازتعریف کرد، بلکه کشورهای را که از این روند عقب مانده بودند، به اتخاذ راهبردهایی برای جبران عقب‌افتادگی وادار ساخت. پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، نظام بین‌الملل وارد مرحله‌ای تک‌قطبی به بازیگری ایالات متحده و همراهی بی‌چون و چرای اروپا شد؛ با این حال، اروپا همچنان جایگاه اقتصادی مستحکمی حفظ کرد و ظهور چین، به ویژه در ابعاد اقتصادی و صنعتی، این نظم را به چالش کشید و به تضعیف تدریجی هژمونی اقتصادی و فناورانه آمریکا انجامید. با وجود این، رقابت و کشمکش میان چین و غرب همچنان ادامه دارد و میزان توانمندی و اراده چین برای کنار زدن غرب در کوتاه‌مدت، موضوع بحث و مناقشه است.

در سال‌های اخیر، جنگ روسیه و اوکراین نیز آزمونی جدی برای هم‌پیمانی اروپایی و چندجانبه‌گرایی به شمار آمد؛ همزمان با این تحولات، هزینه‌های نظامی جهانی در سال ۲۰۲۳ به رکورد بی‌سابقه ۲.۴ تریلیون دلار رسید که بیانگر تشدید تنش‌های بین‌المللی است. شاخص‌های جهانی نیز این روند بی‌ثباتی را بازتاب می‌دهند؛ برای نمونه، شاخص استرس سیاسی تورچین (Turchin Political Stress Index) به ناکارآمدی نخبگان و افزایش نابرابری

اشاره دارد و شاخص صلح جهانی در سال ۲۰۲۳ ادامه روند نزولی خود را در سیزده سال از پانزده سال گذشته نشان می‌دهد.

بدون تردید، تنش‌های ژئوپلیتیکی جهانی نه تنها در حال دگرگونی، بلکه در حال گسترش به حوزه‌های نوینی همچون تهدیدات ترکیبی‌اند؛ از جمله حملات سایبری، جنگ اطلاعاتی و فشارهای اقتصادی که رقابت را به عرصه‌هایی نظیر فضای مجازی، اقیانوس‌ها و فضا نیز کشانده‌اند. این تهدیدات نامتعارف، اغلب به عنوان تلاشی از سوی غرب برای حفظ برتری خود تفسیر می‌شوند؛ در حالی که قدرت اقتصادی و صنعتی غرب در مسیر افول قرار دارد و قدرت‌های شرقی با تکیه بر توان اقتصادی فزاینده، به چالش با نرم‌ها و ایده‌آل‌های غربی مستقیم و غیر مستقیم برخاسته‌اند. در کنار این تحولات، نقش فزاینده شرکت‌های فراملی و منافع فناورانه در دسترسی به منابع، بر پیچیدگی و چندلایگی محیط بین‌المللی افزوده است. در چنین شرایطی، هیچ کشوری جز محدود قدرت‌های بزرگ، قادر به مدیریت و کاهش تنش‌های جهانی به تنهایی نیست و این امر، ضرورت شکل‌گیری اتحادها و همکاری‌های راهبردی در عرصه‌های فناوری، صنعتی، سیاسی و ایدئولوژیک را بیش از پیش برجسته می‌سازد. بدین ترتیب، در جهان معاصر، همگرایی و هم‌پیمانی به عنوان ضرورتی اجتناب‌ناپذیر برای حفظ ثبات و ارتقای جایگاه کشورها در نظام بین‌الملل مطرح است.

همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، از زمان وقوع انقلاب‌های صنعتی در اروپا، نقش تاریخ این قاره در شکل‌گیری شکاف بنیادین میان اتحادهای شمال و جنوب به وضوح قابل مشاهده است. اگرچه از منظر زمانی، دوران استعمار و انقلاب‌های صنعتی اروپایی‌ها به گذشته‌ای دور تعلق دارد، اما آثار و پیامدهای آن همچنان به شدت در ساختارهای اقتصادی و اجتماعی جهان معاصر حضور دارد. این شکاف تاریخی، سایه‌ای سنگین بر بخش وسیعی از جهان افکنده و روابط میان کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه را تا به امروز تحت تأثیر قرار داده است. قدرت‌های استعماری با تمرکز بر استخراج منابع و تأمین منافع راهبردی خود، به تشکیل و تداوم نابرابری‌های ساختاری میان مناطق استعمارگر و مستعمره دامن زدند. میراث استعمار قدیم را می‌توان در الگوهای توسعه نابرابر و زیرساخت‌های ناکافی بسیاری از کشورهای

مستعمره سابق مشاهده کرد؛ به گونه‌ای که این کشورها عمدتاً همچنان به صادرات مواد خام و واردات کالاهای صنعتی محدود شده‌اند و مسیر توسعه صنعتی مستقل برای آنان دشوار باقی مانده است.

در شرایط کنونی، شاهد آن هستیم که کشورهای صنعتی شمال (که به طور نمادین نماینده کشورهای غربی هستند) با رکود در رشد تولید صنعتی مواجه‌اند، در حالی که برخی کشورهای جنوب، هرچند غیرصنعتی و حتی فقیر، روند رشد اقتصادی را تجربه می‌کنند. با این حال، باید توجه داشت که شکاف شمال-جنوب صرفاً محصول میراث استعمار نیست و عوامل متعددی همچون ویژگی‌های جغرافیایی، پس‌زمینه‌های تاریخی، ساختارهای سیاسی و شرایط اجتماعی-اقتصادی نیز در شکل‌گیری و تداوم این شکاف نقش آفرین بوده‌اند. با وجود این، الگوهای تجاری و ساختارهای حکمرانی به‌جامانده از دوران استعمار همچنان بر روابط بین‌المللی امروز سایه افکنده‌اند و بسیاری از کشورهای در حال توسعه برای غلبه بر نابرابری‌های عمیق و تاریخی با چالش‌های جدی مواجه هستند. فائق آمدن بر این موانع، مستلزم اتخاذ رویکردی جامع است که توسعه اقتصادی فراگیر، بهبود زیرساخت‌ها و تقویت همکاری‌های منطقه‌ای در جنوب را دربرگیرد؛ فرآیندی که نیازمند زمان و تلاش مستمر است و همچنان در معرض مداخلات و سیاست‌های پیچیده کشورهای شمال قرار دارد. در نتیجه، غلبه بر شکاف شمال-جنوب، مستلزم بازنگری در ساختارهای جهانی و ارتقای همکاری‌های جنوب-جنوب به منظور دستیابی به توسعه‌ای عادلانه‌تر و پایدارتر خواهد بود.

● واگرایی و همگرایی در جهان امروز

چشم‌انداز جهانی معاصر صحنه کشمکش بنیادین میان نیروهای واگرا و همگرا است؛ از یک سو، جریان‌های قدرتمندی جهان را به سوی واگرایی ژئوپلیتیک سوق می‌دهند و از سوی دیگر، نیروهایی پایدار در جهت تقویت همگرایی و همکاری بین‌المللی عمل می‌کنند. برای درک بهتر مسیر تحولات کنونی، می‌توان محرک‌های اصلی تفرقه را از بسترهای همکاری متمایز ساخت. این کنش و واکنش‌های پیچیده، چارچوب نظم نوین جهانی در حال ظهور را شکل می‌دهند. در این میان، سه پویایی کلیدی جامعه

بین‌المللی را به سمت واگرایی و چندقطبی شدن سوق می‌دهند:

۱. **بازآرایی ژئوپلیتیک:** رقابت فزاینده برای کسب سلطه جهانی در حال شدت گرفتن است؛ این امر در افزایش هزینه‌های نظامی، تشدید خصومت‌های دیپلماتیک و تلاش‌های استراتژیک برای دستیابی به برتری فناورانه دفاعی نمود می‌یابد. این رقابت با گسترش منازعات تجاری و اعمال تعرفه‌های حمایت‌گرایانه، نظیر سیاست‌های تجاری ایالات متحده، تشدید می‌شود؛ به گونه‌ای که سیاست‌های اقتصادی به ابزاری برای تحقق اهداف استراتژیک بدل شده‌اند.

۲. **ملی‌گرایی:** موج جدیدی از ملی‌گرایی چه در شرق و چه در غرب، به ظهور رسیده است. این جنبش‌ها با تأکید بر حاکمیت و اقتصاد ملی، اغلب به تضعیف پیمان‌های چندجانبه و بین‌المللی می‌انجامد و بازگشت به الگوهای اقتصادی درون‌گرا را تقویت می‌کنند. در ایالات متحده، حمایت عمومی از ناسیونالیسم اقتصادی افزایش یافته است، هرچند نگرانی‌هایی درباره ثبات بازار و امکان بازگرداندن تولید به داخل کشور همچنان مطرح است. در اروپا نیز، احتیاط نسبت به سرمایه‌گذاری چین و تمایل به استقلال استراتژیک رو به فزونی است، در حالی که افکار عمومی چین قویاً از سیاست‌های دولت در جهت خودکفایی اقتصادی حمایت می‌کند. در نتیجه، چشم‌انداز جهانی در دهه پیش رو احتمالاً چندپاره و گسسته باقی خواهد ماند و دولت‌ها ضمن اولویت‌بخشی به ثبات کوتاه‌مدت، ناگزیر به مدیریت ریسک‌های بلندمدت در محیطی غیرقابل پیش‌بینی خواهند بود.

۳. **تشدید منازعات منطقه‌ای:** خصومت‌های دیرپای منطقه‌ای همچنان تهدیدی جدی برای ثبات جهانی محسوب می‌شوند. این تنش‌ها در قالب درگیری‌های نظامی مکرر و شدید در مناطق بحرانی بروز می‌یابند و بر ژئوپلیتیک جهانی سایه می‌افکنند. نقش آفرینی ابرقدرت‌ها و کشورهای اروپایی در این منازعات همچنان مشهود است، هرچند قدرت‌های نوظهور نیز به طور پراکنده در این عرصه حضور دارند. در مقابل این نیروهای واگرا، چندین

عامل بازدارنده به تقویت همبستگی و راه‌حل‌های مشارکتی کمک می‌کنند:

۴. **بنیان‌های همکاری بین‌المللی:** تلاش برای حفظ و تقویت اتحادها و نهادهای جهانی، سدی در برابر تفرقه و تنش‌های فزاینده ایجاد می‌کند. تعدد پیمان‌های مشترک، تعهدات مالی گسترده برای مقابله با چالش‌های جهانی نظیر تغییرات اقلیمی و بهداشت عمومی، و اعتماد به ساختارهای حکمرانی چندجانبه، همگی نشان‌دهنده اهمیت این بنیان‌ها هستند.

۵. **همبستگی عمیق اقتصادی:** وابستگی متقابل اقتصادی، انگیزه‌ای قوی برای ثبات و کاهش تنش‌ها فراهم می‌آورد. این همبستگی از حجم بالای تجارت و سرمایه‌گذاری فرامرزی، تاب‌آوری زنجیره‌های تأمین جهانی و منافع مشترک در نظام اقتصادی مبتنی بر قواعد و پیش‌بینی‌پذیری ناشی می‌شود.

۶. **پیشرفت فناورانه مبتنی بر همکاری:** نوآوری‌های فناورانه، زمینه‌ساز مشارکت‌های فراملی شده‌اند. سرمایه‌گذاری مشترک در طرح‌های تحقیق و توسعه، ثبت پتنت‌های بین‌المللی و ایجاد اکوسیستم‌های پژوهشی مشارکتی، استعدادها و منابع را برای حل مسائل پیچیده جهانی بسیج می‌کند.

نظم جهانی هیچ‌گاه ثابت نبوده و در دوره‌های مختلف، به ویژه در برهه‌های پرتنش، دستخوش تغییرات چشمگیری شده است. به نظر می‌رسد در شرایط کنونی، دولت‌ها در تلاش برای نقش آفرینی در تعیین سرنوشت نظم جهانی، میان نیروهای همگرا و واگرا در نوسان‌اند یا در برخی موارد، موضعی منفعلانه اتخاذ کرده‌اند. اینکه این تلاش‌ها به تشدید خصومت‌ها یا تعمیق هم‌پیمانی‌ها بینجامد، همچنان محل تأمل و آزمون است. این تحولات، بر پیچیدگی ذاتی عصر حاضر تأکید می‌گذارد و ضرورت رصد دقیق پیوندهای اقتصادی با تحولات صنعتی و ژئوپلیتیکی و پیش‌بینی روندهای آتی را بیش از پیش آشکار می‌سازد.

● بریکس (BRICS)

هم‌پیمانی گسترده در معادلات جهانی

یکی از تحولات برجسته در مسیر همگرایی کشورهای در حال توسعه و تلاش برای تثبیت نظم جهانی، شکل‌گیری و گسترش گروه بریکس (BRICS) است. این گروه که در ابتدا شامل

برزیل، روسیه، هند، چین و آفریقای جنوبی بود، اخیراً با پیوستن کشورهای هم‌چون ایران، مصر، اتیوپی، امارات متحده عربی و اندونزی، ابعاد و تأثیرگذاری خود را به‌طور چشمگیری افزایش داده است. این گسترش، بیانگر تحولی عمیق در معادلات قدرت جهانی آینده و نشانه‌ای از افزایش نفوذ اقتصادهای نوظهور و تمایل آن‌ها برای به چالش کشیدن نهادهای بین‌المللی تحت سلطه غرب است. گروه بریکس در شکل گسترده خود، اکنون نماینده بیش از ۴۵ درصد جمعیت جهان و بیش از ۳۵ درصد تولید ناخالص داخلی جهانی (بر اساس برابری قدرت خرید) است. این گروه و تشکل‌های مشابه، همکاری در حوزه‌های علم، فناوری و نوآوری را در اولویت قرار داده‌اند و با اجرای برنامه‌هایی در زمینه توانمندسازی و انتقال فناوری، به دنبال ارتقای ظرفیت‌های کشورهای در حال توسعه هستند. به ویژه در منطقه هند و جنوب شرقی آسیا، شاهد سرمایه‌گذاری‌های قابل توجهی در فناوری‌های نوین و ارتقای صنعت تولید هستیم که می‌تواند این منطقه را به رقیبی جدی برای چین تبدیل کند، هرچند نابرابری در تأمین مالی و توسعه زیرساخت‌ها همچنان به عنوان چالشی اساسی باقی مانده است.

در این میان، همکاری جنوب-جنوب به عنوان راهبردی حیاتی برای مقابله با چالش‌های خاص کشورهای در حال توسعه مطرح شده است.

با این حال، یکی از موانع اصلی پیش روی این همکاری‌ها، وجود تفاوت‌های عمیق اقتصادی، جمعیتی و صنعتی میان کشورهای جنوب است؛ به بیان دیگر، شکاف‌های بنیادین اقتصادی و اجتماعی میان این کشورها، فرایند همگرایی را با پیچیدگی‌هایی روبرو ساخته است. برنامه‌های منطقه‌ای دیگر برای کشورهای که دارای مرز مشترک هستند، بر اهمیت تبادل دانش، انتقال فناوری و یکپارچگی منطقه‌ای تأکید دارند. نمونه‌هایی چون منطقه آزاد تجاری قاره آفریقا (AfCFTA) و ابتکار کمربند و جاده (BRI) مصادیق بارزی از تلاش‌ها برای افزایش تاب‌آوری اقتصادی و تحقق توسعه پایدار به شمار می‌آیند. AfCFTA بستری برای یکپارچگی اقتصادی، صنعتی‌سازی، ایجاد اشتغال و تقویت جایگاه آفریقا در اقتصاد جهانی فراهم می‌کند و یکی از مهم‌ترین پروژه‌های توسعه‌ای قاره در چارچوب چشم‌انداز ۲۰۶۳ اتحادیه آفریقا است. منطقه آزاد تجاری قاره آفریقا و نظام پرداخت و تسویه پان‌آفریقایی (PAPSS) نیز نقش مهمی در دگرگونی روابط اقتصادی درون قاره‌ای، کاهش وابستگی به ارزهای خارجی و تقویت یکپارچگی منطقه‌ای ایفا کرده‌اند.

بریکس و دیگر نمونه‌های همکاری‌ها اقتصادی عمده بیانگر گرایش رو به رشد به سوی هم‌پیمانی بلندمدت در میان کشورهای در حال توسعه است؛ هرچند برخی از این ابتکارات هنوز

در مراحل اولیه قرار دارند و تحقق کامل آن‌ها به زمان و تلاش بیشتری نیاز دارد. با این حال، روند کنونی نشان‌دهنده شکل‌گیری نظم نوین جهانی با محوریت اقتصادهای نوظهور و تقویت همکاری‌های جنوب-جنوب است که می‌تواند معادلات قدرت جهانی را در آینده دگرگون سازد.

● چین و نظریه جهان سه قطبی

نظام بین‌الملل معاصر با ویژگی‌هایی متمایز از آنچه متخصصان "هم‌پیمانی استراتژیک" می‌نامند، شناخته می‌شود؛ نظمی که در آن هیچ کشوری به تنهایی از قدرت مطلق و مسلط در همه حوزه‌ها برخوردار نیست. این محیط چندقطبی، پویایی‌های نوینی را پدید آورده است که در آن نفوذ میان مراکز قدرت متعددی چون ایالات متحده، اتحادیه اروپا، چین و روسیه توزیع شده و قدرت‌های نوظهور دیگر نیز به شکل‌گیری نظامی پیچیده و دولایه یاری رسانده‌اند. هم‌پیمانی‌های معاصر، بیش از پیش با ویژگی سیالیت و اقتضایی بودن شناخته می‌شوند و جایگزین پیوندهای وفاداری ثابت و بلندمدت گذشته شده‌اند. پیچیدگی ژئوپلیتیک کنونی، رهبران را وادار می‌سازد تا رویکردهایی انعطاف‌پذیر و مبتنی بر شرایط متغیر را در تشکیل هم‌پیمانی‌ها برگزینند؛ به گونه‌ای که بسیاری از این مشارکت‌ها ماهیتی موقتی و متغیر دارند.



در این میان، چین به عنوان مدافع برجسته کشورهای جنوب، و بزرگترین غول تولیدی و صنعتی، با حمایت از طرح‌های زیرساختی و توسعه محور، خود را به عنوان نیرویی تحول آفرین در عرصه جهانی معرفی کرده است. این کشور با به چالش کشیدن ساختارهای قدرت سنتی، به ویژه در مجامعی چون گروه ۲۰، تعهد خود به همکاری بین‌المللی و توسعه فراگیر را به نمایش می‌گذارد. با این حال، نگاه چین به کشورهای جنوب و آفریقا بیش از آنکه مبتنی بر هم‌پیمانی راهبردی باشد، رویکردی فرصت‌محور و تجاری دارد؛ رویکردی که در کنار رشد اقتصادی چشمگیر، چین را به سوی جایگاه ابرقدرت اقتصادی سوق داده است. در شرق آسیا، اتحادیه آسه‌آن نیز با ایفای نقشی کلیدی، می‌کوشد ضمن حفظ تعامل هم‌زمان با چین و ایالات متحده، بر قواعد تجاری و امنیتی منطقه تأثیرگذار باشد و ثبات منطقه‌ای را تضمین کند. این تحولات، نظریه نظم نوین جهانی مبتنی بر سه قطب آمریکا، اروپا و چین را تقویت می‌کند؛ نظریه‌ای که بر رقابت این قطب‌ها برای ایجاد حوزه نفوذ اقتصادی و سیاسی خود تأکید دارد. در این ساختار، چین با اتکا به پایگاه صنعتی عظیم و نفوذ اقتصادی گسترده، نقشی محوری ایفا می‌کند. با این وجود، این فرضیه با پرسش‌های بنیادینی مواجه است؛ بسیاری بر این باورند که چین با وجود قدرت اقتصادی، هنوز فاقد نفوذ دیپلماتیک و تجربه سیاست‌گذاری لازم برای رهبری یک قطب جهانی است. همچنین، افول قدرت اقتصادی اروپا این تردید را ایجاد کرده که آیا تجربه دیپلماتیک این قاره برای حفظ جایگاهش به عنوان یک قطب مستقل کافی خواهد بود یا خیر. از این رو، پرسش اصلی این است که آیا توان اقتصادی به‌تنهایی می‌تواند به رهبری مشروع و نظام‌سازی مؤثر جدید در عرصه بین‌الملل منجر شود؟

علاقمندان به نظریه سه‌قطبی به شواهد متعددی استناد می‌کنند که نشان می‌دهد چین به طور هدفمند از قدرت اقتصادی خود برای ایجاد حوزه نفوذی مستقل و به چالش کشیدن نظم موجود بهره می‌گیرد. این راهبرد نه صرفاً یک نظریه، بلکه در قالب طرح‌های هماهنگ و بلندمدتی چون پیشگامی در فناوری‌های حیاتی (به استثنای حوزه‌هایی مانند نیمه‌رساناها) و ترویج یوآن دیجیتال، به منصه ظهور رسیده است؛ اقداماتی که مستقیماً بنیان‌های قدرت جهانی ایالات متحده را هدف قرار داده و با هدف

مصون‌سازی اقتصاد چین از فشارهای غرب طراحی شده‌اند. این خیزش چین، سایر بازیگران جهانی را نیز به بازآرایی راهبردی واداشته است؛ ایالات متحده با اتخاذ سیاست‌های ملی‌گرایانه اقتصادی و اروپا، که میان پیوندهای اقتصادی با چین و اتحاد امنیتی با آمریکا گرفتار آمده، در پی دستیابی به "استقلال راهبردی" است. با وجود این، مسیر چین برای تثبیت جایگاه خود به عنوان یک قطب جهانی هموار نیست. تلاش این کشور برای صدور مدل حکمرانی خود با مقاومت ایدئولوژیک مواجه شده و حتی در منطقه خود با قدرت‌هایی چون هند و ژاپن روبروست که برای مهار نفوذ پکن، همکاری‌های امنیتی خود را با آمریکا تقویت می‌کنند. این موانع نشان می‌دهد که چین هنوز موفق نشده قدرت اقتصادی خود را به قدرت نرم و مشروعیت دیپلماتیکی مورد نیاز برای شکل‌دهی به هنجارهای جهانی تبدیل کند. آنچه می‌توان گفت چین بیش از آنکه جانشینی برای هژمونی فعلی جهانی باشد، فعلاً یک چالشگر قدرتمند اقتصادی-صنعتی است که نفوذ سیاسی همه‌جانبه‌اش هنوز در حال گسترش است. پرسش بنیادین این نیست که آیا نظم جهانی در حال تغییر است، بلکه ماهیت و جهت این دگرگونی چیست: آیا تلاش‌های چین به سوی جهانی باثبات و سه‌قطبی با رهبری مشروع پکن پیش خواهد رفت، یا صرفاً محیطی چندپاره، پرتنش و غیرقابل پیش‌بینی را رقم خواهد زد؟ پاسخ این پرسش، در گرو توانایی چین برای اقتناع جامعه جهانی به کارآمدی چشم‌انداز حکمرانی جهانی خود به عنوان بدیلی برای نظم مستقر است. تا آن زمان، چین ابرقدرتی اقتصادی باقی خواهد ماند که نفوذ سیاسی‌اش در عرصه بین‌المللی همچنان در فرایندی تکاملی قرار دارد.

● از همکاری تا هم‌پیمانی:

چشم‌انداز مصلحت و موازنه برای ایران

اگرچه میراث استعمار غربی همچنان بر نابرابری‌های جهانی سایه افکنده، اما ظهور اقتصادهای نوظهور و گسترش همکاری‌های جنوب-جنوب، نشان از بوجود آمدن نظامی نوین دارد؛ نظامی که در آن، قدرت اقتصادی و نفوذ از انحصار سنتی شمال (غرب) خارج شده و به بازیگران جدیدی از شرق و جنوب سپرده شده است. با این حال، شمال هنوز در هم‌پیمانی سیاسی با متحدان خود از جنوب جلوتر است. این بازآرایی گسترده، نهادهای کهن بین‌المللی را نیز

به چالش کشیده و آن‌ها را ناگزیر به سازگاری با پیچیدگی و تنوع روزافزون جهان معاصر کرده است. اکنون، نظام بین‌المللی در آستانه عصری تازه قرار گرفته است؛ عصری که در آن، هم‌پیمانی نه تنها ابزاری برای حفظ صلح و امنیت، بلکه عاملی برای بازتعریف هنجارها و ارزش‌های جهانی خواهند بود. در این شرایط، ایران باید در تمامی عرصه‌ها، از صنایع تولیدی و خودروسازی تا دفاعی، هوشمندانه‌تر و راهبردی‌تر عمل کند تا بتواند در منظومه نوین جهانی جایگاه خود را تثبیت نماید. ایران با توجه به موقعیت حساس ژئوپلیتیکی خود و تاریخ طولانی مواجهه با مداخلات خارجی، نیازمند تقویت مؤلفه‌های قدرت خود در ابعاد مختلف است. در شرایط کنونی، منطق استراتژیک حکم می‌کند که علاوه بر حفظ و تقویت توان دفاعی متعارف، "بازدارندگی غیرنظامی" به یک اولویت اصلی تبدیل شود. بازدارندگی که بنیانهای اقتصادی و صنعتی در آن نقش اساس بازی می‌کنند.

حضور ایران در سازمان‌های مهم بین‌المللی، بیانگر یک راهبرد کلان برای ایفای نقش فعال در عرصه جهانی است. عضویت دائم ایران در پیمان‌هایی مانند سازمان همکاری شانگهای (SCO) و گروه بریکس، نشان‌دهنده رویکردی پویا به سوی شرق و تلاشی هدفمند برای تقویت روابط با قدرت‌های نوظهور اقتصادی و صنعتی است. این سیاست، همراه با جایگاه ایران در سازمان همکاری اقتصادی (ECO)، نقش مؤثر در اوپک (OPEC) و توافق تجارت آزاد با اتحادیه اقتصادی اوراسیا (EAEU)، بر عزم تهران برای تعمیق همکاری‌های منطقه‌ای، تضمین امنیت انرژی و افزایش وابستگی متقابل اقتصادی تأکید می‌کند. با این حال، مقایسه ساختاری و نهادی میان این سازمان‌ها و اتحادیه‌های غربی مانند ناتو، اتحادیه اروپا و گروه هفت (G7) نشان‌دهنده عدم توازن آشکار است. برای مثال، بریکس با وجود رشد اقتصادی و جمعیتی قابل توجه، هنوز فاقد ساختار فرماندهی یکپارچه، تعهدات امنیتی الزام‌آور و قدرت تصمیم‌گیری جهانی مشابه بلوک غرب است. همچنین سازمان‌هایی مانند شانگهای و اکو، عمدتاً بر همکاری‌های منطقه‌ای و توسعه اقتصادی تمرکز دارند و هنوز نقش مؤثری در قدرت‌افکنی جهانی ایفا نمی‌کنند.

می‌توان گفت که اگرچه سازمان‌هایی مانند بریکس فرصت‌هایی برای افزایش نفوذ دیپلماتیک و همکاری اقتصادی ایران فراهم



می‌کنند و می‌توانند به کاهش تحریم‌های تحمیلی غرب کمک کنند، اما در شرایط فعلی، توانایی ایجاد یک جبهه بازدارنده قوی در برابر فشارهای هماهنگ غرب را ندارند. در این میان، ایران همکاری‌های اقتصادی مهمی با چین دارد، اما نمی‌توان چین را هم‌پیمان واقعی ایران دانست. روابط ایران و روسیه نیز در برخی حوزه‌ها توسعه یافته، اما هنوز به سطح هم‌پیمانی رسمی نرسیده است. علاوه بر این، برخلاف برخی تصورات، اتحاد سه‌جانبه‌ای میان ایران، روسیه و چین شکل نگرفته است؛ زیرا میزان تأثیرگذاری و منافع این کشورها با یکدیگر متفاوت است. افزایش تنش‌های منطقه‌ای و تحولات ژئوپلیتیکی، از جمله دلایل اصلی دشواری ایجاد چنین اتحادیه‌ای است. آنچه واضح است همکاری‌های موردی و محدود میان ایران، روسیه و چین ادامه می‌یابد، اما تفاوت‌های اساسی در حوزه‌های اقتصادی، صنعتی و نظامی، مانع شکل‌گیری یک هم‌پیمانی استراتژیک میان این قدرت‌هاست. چین و روسیه در زمینه‌های نظامی و اقتصادی از ایران پیش‌ترند؛ چین در صنعت پیشگام است و روسیه سابقه طولانی در قدرت‌نمایی جهانی دارد. در مقابل، ایران و روسیه در منابع انرژی نسبت به چین برتری دارند. این تفاوت‌ها مسیر همکاری را محدود اما همچنان باز نگه می‌دارد.

مفاد توافق استراتژیک بلندمدت ۲۰۲۵ میان مسکو و تهران به‌طور عمومی منتشر نشده است. بنابراین، گمانه‌زنی درباره محتوای آن سود چندانی برای این نوشتار ندارد. با این حال، شواهد موجود نشان می‌دهد که این توافق عمداً از تعهدات دفاعی متقابل پرهیز کرده است. برخلاف ناتو، این موافقت‌نامه بیشتر بر هماهنگی سیاسی و اعتماد دیپلماتیک تأکید دارد تا

تعهدات نظامی الزام‌آور. روسیه نیز به صراحت اعلام کرده که چارچوب این توافق، بر هم‌سویی استراتژیک و حفظ کانال‌های دیپلماتیک استوار است، نه بر ارائه تضمین‌های امنیتی مطلق. به نظر می‌آید که هر دو طرف موافقت کرده‌اند که از حمایت از تجاوز طرف ثالث علیه یکدیگر اجتناب کنند. با این حال، روسیه در این زمینه رویکردی انعطاف‌پذیر اتخاذ کرده است؛ یعنی ضمن ابراز همبستگی با ایران، در رویدادهای اخیر، همچنان کانال‌های ارتباطی خود را با سایر بازیگران منطقه‌ای حفظ می‌کند و نگرانی‌هایش را درباره تحولات بی‌ثبات‌کننده ابراز می‌دارد. توافق ایران و روسیه یک هم‌پیمانی نیست بلکه، بیشتر بازتاب یک درک سیاسی مشترک است تا یک اتحاد نظامی رسمی. اساس این همکاری بر اصول استقلال حاکمیتی و تعادل استراتژیک بنا شده است، نه بر تعهد به مداخله نظامی. همکاری نظامی-فنی، مشارکت دیپلماتیک در قالب سازمان‌هایی مانند بریکس و شانگهای، و پیگیری اهداف مشترک برای ثبات منطقه‌ای، از محورهای اصلی این شراکت به شمار می‌رود.

تا به امروز نقش روسیه در منطقه غرب آسیا (بجز سوریه در نظام قدیم)، بیشتر به عنوان میانجی و بازیگری با نفوذ دیپلماتیک جلوه می‌کند؛ به گونه‌ای که گاه با تسهیل گفتگوها، به کاهش تنش‌ها کمک کرده است. بنابراین، مشارکت روسیه در غرب آسیا بر هماهنگی سیاسی و اهرم‌های استراتژیک استوار است و از مداخله نظامی بی‌قید و شرط پرهیز می‌کند. نزدیکی جغرافیایی و پیوندهای تاریخی نیز به همکاری‌های مداوم میان دو کشور ایران و روسیه کمک می‌کند. در مورد چین نیز وضعیت مشابهی دیده می‌شود. ایران و چین در سال‌های

اخیر همکاری‌های اقتصادی، سیاسی و صنعتی متعددی داشته‌اند، اما هرگز به سطح هم‌پیمانی واقعی نرسیده‌اند. چین در حوزه صنایع دفاعی پیشرفت‌های چشمگیری داشته، اما اولویت اصلی آن همچنان اقتصادی باقی مانده است. وابستگی چین به نفت غرب آسیا بسیار بالاست؛ بیش از نیمی از نفت وارداتی‌اش از این منطقه تأمین می‌شود و ایران یکی از مهم‌ترین تأمین‌کنندگان آن است. افزون بر این، چین سرمایه‌گذاری‌های کلانی در منطقه انجام داده و ثبات غرب آسیا برای امنیت انرژی و اقتصاد این کشور اهمیت حیاتی دارد. در شرایط بحران اخیر ۱۲ روزه، چین ترجیح داد برای حفظ ثبات منطقه‌ای، سیاستی نزدیک به همزیستی با ایالات متحده در پیش گیرد. اگرچه پکن در ظاهر با برخی سیاست‌های آمریکا مخالفت می‌کند، اما حاضر به پرداخت هزینه‌های سنگین برای مقابله با واشنگتن نیست. به همین دلیل، تلاش‌های دیپلماتیک چین عمدتاً بر کاهش پیامدهای اقتصادی بحران متمرکز بود و نه حل اساسی آن. چین فاقد قدرت نظامی و نفوذ سیاسی لازم برای مداخله مؤثر در بحران‌های بزرگ منطقه‌ای است. برخلاف آمریکا که حضور نظامی گسترده و شبکه‌ای از شرکای امنیتی دارد، نفوذ چین عمدتاً اقتصادی باقی مانده است.

اگرچه چین شریک اصلی تجاری و نفتی ایران است و توافق راهبردی ۲۵ ساله میان دو کشور برقرار شده، اما در بحران‌های اخیر، این شراکت ترجمه حمایت عمیق دفاعی و سیاسی نیافت چون هم‌پیمانی بین ایران و چین وجود نداشت. مخالفت ایران با هژمونی آمریکا تا حدی با منافع دیپلماتیک چین هم‌راستا است، اما پکن در بسیاری موارد همزیستی با واشنگتن را ترجیح می‌دهد. بحران‌های اخیر، راهبرد چین را به خوبی نشان داده است: نفوذ اقتصادی بدون مداخله مستقیم. واکنش پکن به بحران‌ها عمدتاً به صدور بیانیه‌های دیپلماتیک محدود شد و از هرگونه همراهی نظامی یا سیاسی آشکار با تهران اجتناب شد. این سیاست ریشه در تجربه‌های تاریخی چین دارد؛ پکن تلاش می‌کند از درگیر شدن در بحران‌هایی که قدرت‌های بزرگ را در غرب آسیا گرفتار کرده‌اند، دوری کند. این وضعیت پارادوکسی را برای چین رقم زده است: تبدیل شدن به یک ابرقدرت اقتصادی و صنعتی، بدون دستیابی به جایگاهی متناظر در عرصه سیاسی و امنیتی بین‌المللی.

باید دقت داشت چین اگرچه خود را در آینده جایگزین آمریکا در غرب آسیا تصور می‌کند، اما فعلاً ثبات منطقه را همچنان به حضور ایالات متحده وابسته می‌بیند. پکن آگاه است که بی‌ثباتی در این منطقه می‌تواند منافع اقتصادی اش را تهدید کند؛ بنابراین، در شرایط فعلی تمایلی به تقابل مستقیم با آمریکا ندارد و به‌طور غیرمستقیم بر نقش آفرینی واشنگتن تکیه می‌کند. ایران با وجود شراکت متنوع با چین، به محدودیت‌های این کشور در ارائه تضمین‌های امنیتی پی برده است. سیاست چین بر استفاده از ابزارهای بازدارنده غیرمستقیم و توسعه روابط تجاری متمرکز است و تمایلی به ورود به مناقشات نظامی ندارد. راهبرد اصلی پکن، گسترش نفوذ اقتصادی و تسلط بر بازارهای جهانی است. نگرانی از بی‌ثباتی غرب آسیا، چین را به همزیستی با آمریکا سوق داده است. این رویکرد محتاطانه چین، چشم‌انداز همکاری‌های صنعتی و اقتصادی ایران را شاید تحت تأثیر قرار دهد. این فقط یک حدس است و گستره اثرگذاری با گذشت زمان شفاف‌سازی می‌شود.

پس به راحتی می‌توان گفت روسیهو چین برای ایران خیلی مهم هستند و برعکس. ولی هم‌پیمانی عمیقی میان ایران، روسیه و چین شکل نگرفته و اختلاف در رویکردهای استراتژیک، مانع اصلی ایجاد یک اتحاد راهبردی است. بنابراین شواهد نشان می‌دهد که ایران با هر دو کشور چین و روسیه آگاهانه سطح روابط خود را پایین‌تر از یک هم‌پیمانی رسمی نگه داشته‌اند تا بتوانند در فضای پیچیده ژئوپلیتیکی منطقه، انعطاف‌پذیری بیشتری داشته باشند. در این میان، جهان امروز در حال گذار از نظم فعلی است. هم‌پیمانی‌های اقتصادی و سیاسی جدید اهمیت بیشتری یافته‌اند، اما شکل‌گیری این اتحادها به زمان و بلوغ ساختاری نیاز دارد. حتی برای قدرت‌هایی مانند چین، دستیابی به ابرقدرتی سیاسی آسان نیست، هرچند در اقتصاد موفق‌تر بوده‌اند. آنچه مسلم است ایران با موقعیت ژئوپلیتیک ممتاز و منابع غنی، می‌تواند به شریکی کلیدی در سطح جهانی تبدیل شود. این مزیت‌ها فرصت‌هایی بی‌نظیر برای حضور در هم‌پیمانی‌های اقتصادی و تجاری فراهم می‌کند. موفقیت در این مسیر، نیازمند رویکردی آینده‌نگر و انتخاب هم‌پیمانانی است که منافع ملی ایران را در ابعاد اقتصادی، سیاسی و صنعتی، در کوتاه‌مدت و بلندمدت تضمین کنند. چنین هم‌پیمانی‌هایی می‌توانند پشتوانه‌ای قوی و سپری مؤثر برای کشور ایجاد کنند که علاوه بر تقویت اقتدار ملی و توان

دفاعی، بازدارندگی غیرنظامی ایران را نیز افزایش دهد. در دهه‌های آینده، موازنه قدرت جهانی به‌طور فزاینده‌ای توسط قدرت‌های اقتصادی و صنعتی نوظهور، به‌ویژه در آسیا و جنوب جهانی، تعیین خواهد شد. برای ایران، سرمایه‌گذاری بر هم‌پیمانی‌های اقتصادی و صنعتی نه یک انتخاب، بلکه یک ضرورت راهبردی برای تأمین امنیت و منافع ملی در بلندمدت محسوب می‌شود. البته ایران باید تلاش مضاعفی برای بالابردن توان اقتصادی و صنعتی خود بکند تا بتوانند هم‌پیمان‌های هم‌افزا و با اثرگذارتر از خود را جذب کند.

● شناخت روندهای کلان جهانی و انتخاب هم‌پیمان

انتخاب هم‌پیمان برای هر کشور، فرآیندی پیچیده و چندبعدی است که مستلزم درک عمیق از چشم‌اندازهای جهانی، منطقه‌ای و داخلی، و همچنین شناخت روندهای کلان جهانی می‌باشد. روندهای کلان جهانی، نیروهای بنیادینی هستند که آینده جوامع را در عرصه‌های مختلف به‌طور چشمگیری شکل می‌دهند و معمولاً دامنه تأثیر آن‌ها فراتر از مرزهای جغرافیایی یک قاره گسترده می‌شود و آثار خود را دست‌کم در بازه‌ای چند دهه برجای می‌گذارند. این روندها حوزه‌هایی چون نظام‌های غذایی، سلامت، محیط زیست، منابع طبیعی، فضا و فضای سایبری را تحت تأثیر قرار می‌دهند و با ایجاد چارچوبی ساختارمند، روندهای نوظهور را در سطحی کلی نگرانه هدایت می‌کنند؛ هرچند ممکن است به قیمت نادیده گرفتن برخی جزئیات و تفاوت‌های محلی تمام شود.

از جمله مهم‌ترین روندهای کلان جهانی می‌توان به افزایش تنش‌های ژئوپلیتیک، تشدید مخاطرات زیستی و انسانی، تسریع پیامدهای تغییرات اقلیمی، تخریب فزاینده محیط زیست، کاهش منابع حیاتی، تحولات در رقابت‌های جهانی، تغییرات ساختاری جمعیتی، تضعیف پیوندهای اجتماعی ناشی از شهرنشینی گسترده، نفوذ جهان بینی علمی و فناوریانه مدرن و تلاش مستمر جوامع برای رشد اقتصادی اشاره کرد. در این بستر، بازدارندگی و موازنه تهدید همچنان یکی از محورهای اصلی در شکل‌گیری هم‌پیمانی‌های مدرن به شمار می‌رود. کشورها تهدیدات بالقوه را بر اساس چهار معیار کلیدی ارزیابی می‌کنند: قدرت، نزدیکی جغرافیایی، قابلیت تهاجمی و نیات خصمانه. این رویکرد، برخلاف نظریه سنتی

موازنه قدرت، بر این نکته تأکید دارد که دولت‌ها عمدتاً در برابر تهدیدات درک‌شده "موازنه" برقرار می‌کنند، نه صرفاً در برابر قدرت‌های در حال ظهور. چالش‌های امنیتی معاصر نیز فراتر از تهدیدات نظامی سنتی رفته و حوزه‌هایی چون جنگ سایبری، تروریسم، تغییرات اقلیمی و رقابت فناوریانه را دربرگرفته است. نظامی‌سازی فضا و ظهور فناوری‌های نوینی چون هوش مصنوعی، دسته‌بندی‌های جدیدی از همکاری‌های امنیتی را ایجاد کرده‌اند که نیازمند بازنگری در الگوهای هم‌پیمانی گذشته است.

علی‌رغم تأکید واقع‌گرایان بر عوامل مادی و قدرت سخت، شباهت‌های ایدئولوژیک و فرهنگی نیز در دوام و اثربخشی هم‌پیمانی‌ها نقش مهمی ایفا می‌کنند. دولت‌هایی که دارای ارزش‌ها، نظام‌های حکمرانی یا سنت‌های فرهنگی مشترک هستند، غالباً همکاری‌های پایدارتر و مؤثرتری را تجربه می‌کنند. با این حال، رهبران باید نسبت به ارزیابی بیش از حد سازگاری ایدئولوژیک هوشیار باشند، چرا که این امر می‌تواند اختلافات اساسی در منافع راهبردی را پنهان کند. مدیریت روابط با چندین شریک هم‌پیمانی که ممکن است منافع متضادی داشته باشند، مستلزم اتخاذ رویکردهای دیپلماتیک موازنه‌گرایانه و پیچیده است؛ امری که به‌ویژه برای کشورهایی که در مناطق رقابت‌های بزرگ قرار دارند، چالش‌برانگیزتر می‌شود. به عبارتی هم‌پیمانی‌های مدرن به‌طور فزاینده‌ای بر همکاری فناوریانه و به اشتراک‌گذاری نوآوری متمرکز شده‌اند. کشورها باید به دقت ارزیابی کنند که آیا شرکای هم‌پیمانی قادر به فراهم آوردن دسترسی به فناوری‌های حیاتی هستند و در عین حال، پیامدهای امنیتی ناشی از انتقال فناوری را نیز مد نظر قرار دهند. بدین ترتیب، انتخاب هم‌پیمان در جهان معاصر، مستلزم رویکردی جامع، آینده‌نگر و مبتنی بر ارزیابی دقیق فرصت‌ها و تهدیدهای ناشی از روندهای کلان جهانی است.

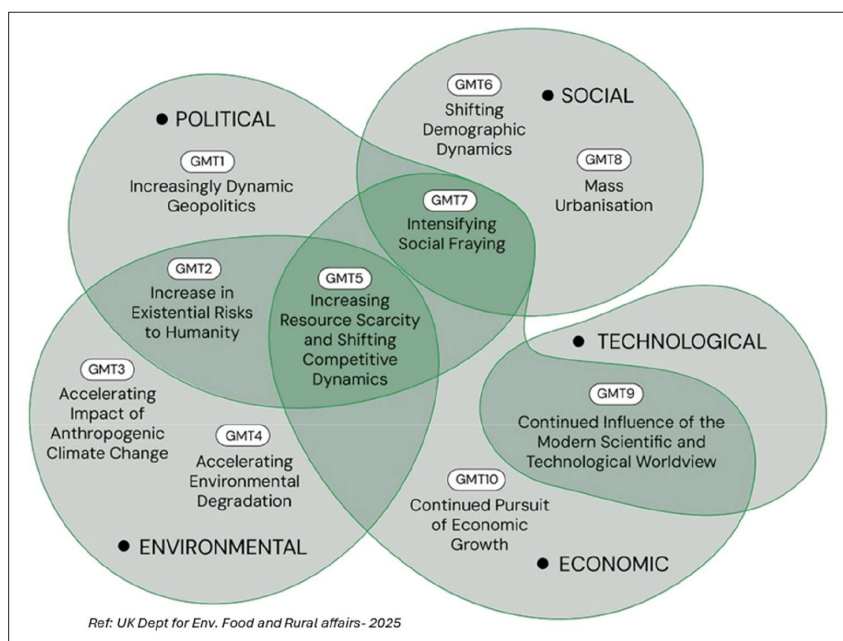
● منطق انتخاب هم‌پیمان

معماری کنونی نظام بین‌الملل را می‌توان به‌درستی با ویژگی چندقطبی بودن آن توصیف کرد؛ وضعیتی که در آن قدرت و نفوذ میان مجموعه‌ای از بازیگران کلیدی توزیع شده و هیچ قدرتی به‌تنهایی بر ساختار جهانی مسلط نیست. موفقیت در شکل‌دهی هم‌پیمانی‌ها نه در پیروی کورکورانه از الگوهای از پیش تعیین‌شده،

مبتنی بر همگرایی شکننده منافع گرفته‌اند. این تغییر بنیادین، فرآیند تصمیم‌گیری را برای دولت‌ها به مراتب پیچیده‌تر ساخته است. با این حال، باید توجه داشت که این تحول صرفاً نشانه بی‌ثباتی نیست، بلکه بازتاب روندی نظام‌مند در عرصه جهانی است که هدف آن حداکثرسازی استقلال و انعطاف‌پذیری راهبردی کشورهاست. در چنین شرایطی، هر هم‌پیمانی به‌طور ذاتی دارای دو وجه متضاد است. از یک سو، می‌تواند ابزاری مؤثر برای ایجاد بازدارندگی غیرنظامی و همچنین گشودن افق‌های جدید اقتصادی و صنعتی باشد. از سوی دیگر، همین ائتلاف‌ها به‌طور طبیعی با مخاطرات نوینی همراه‌اند؛ از جمله عدم قطعیت در تعهدات شرکا و شکنندگی ساختاری آن‌ها. بنابراین، مواجهه هوشمندانه با این واقعیت پیچیده، مستلزم اتخاذ دو رویکرد راهبردی در سطح ملی است: نخست، باید به‌طور مستمر ظرفیت انطباق‌پذیری کشور را برای واکنش مؤثر به تحولات محیطی تقویت کرد؛ دوم، لازم است سازوکاری برای بازبینی دائمی و ارزیابی دقیق هزینه‌ها و منافع هر مشارکت برقرار باشد. در نهایت، معیار موفقیت حکمرانی در قرن بیست‌ویکم را باید در توانایی بهره‌گیری هوشمندانه از هم‌پیمانی‌ها به‌عنوان اهرمی برای پیشرفت و بازدارندگی جست‌وجو کرد؛ آن هم بدون خدشه به استقلال و حاکمیت ملی. در این میدان، «سیالیت» نه یک متغیر گذرا، بلکه تنها اصل ثابت و بنیادین است. بنابراین، همه محاسبات و تصمیمات راهبردی باید با پذیرش و درک این واقعیت اتخاذ شوند تا کشور بتواند در محیط متحول جهانی، جایگاه خود را حفظ و تقویت کند. لذا نگاه منفک و جداگانه به پیمان‌های سیاسی، اقتصادی، صنعتی و اجتماعی، راهبردی ناقص است؛ چرا که این حوزه‌ها به‌طور تنگاتنگی با یکدیگر پیوند دارند و تأثیر هر یک بر دیگری اجتناب‌ناپذیر است.

● مراجع

تمامی مراجع بر اساس جدیدترین منابع معتبر جهانی مانند گزارش مجمع جهانی اقتصاد ۲۰۲۵، صندوق بین‌المللی پول و سایر منابع بین‌المللی می‌باشند. بالاخص تمامی داده‌ها و ارقام این گزارش بر اساس آخرین انتشار مجمع جهانی اقتصاد تهیه شده‌اند. در صورت نیاز به جزئیات و تحلیل بیشتر، لطفاً با اندیشکده خودرو تماس بگیرید.



روندهای کلان جهانی و ارتباطات مهم تنیده

- تا چه حد رویه‌های عملیاتی، نظام‌های سیاسی و فرهنگ‌های راهبردی ما با یکدیگر همخوانی دارند؟
- ۳. پیامدهای اقتصادی و صنعتی
تأثیر هم‌پیمانی بر بخش‌های کلیدی صنایع ملی چیست؟ کدام بخش‌ها از فرصت‌های جدید بهره‌مند می‌شوند و کدامیک ممکن است در معرض آسیب رقابتی قرار گیرند؟
- پتانسیل انتقال فناوری و سرمایه‌گذاری چگونه ارزیابی شده است؟
- ۴. انعطاف‌پذیری
آیا هم‌پیمانی موردنظر به تقویت گزینه‌های راهبردی بلندمدت کشور می‌انجامد یا محدودیت‌هایی بر آزادی عمل سیاست خارجی تحمیل می‌کند؟
- هزینه و فایده احتمالی تغییرات راهبردی بعثت هم‌پیمانی موردنظر در کوتاه مدت و بلند مدت چقدر است؟

● جمع‌بندی

اتخاذ هرگونه تصمیم راهبردی درباره تشکیل یا پیوستن به هم‌پیمانی‌ها، مستلزم درکی عمیق، دقیق و واقع‌بینانه از ماهیت نظام بین‌الملل معاصر است. امروزه، دیگر خبری از هم‌پیمانی‌های ایدئولوژیک و پایدار گذشته نیست؛ جای آن‌ها را ائتلاف‌هایی موقتی، موضوع‌محور و

بلکه در به‌کارگیری اصول راهبردی متناسب با شرایط خاص نهفته است. این اصل بنیادین را باید همواره مدنظر داشت که متحد امروز، ممکن است در آینده به رقیبی استراتژیک بدل شود. رهبران سیاسی که قادر به درک و مدیریت این پیچیدگی‌ها بوده و در عین حال به اصول بنیادین همکاری‌های بین‌المللی پایبند بمانند، بهترین شانس را برای حراست از منافع ملی خود در دهه‌های پیش‌رو خواهند داشت. در این فضای متحول، وفاداری‌های سنتی جای خود را به مشارکت‌هایی گذرا و موضوع‌محور داده‌اند که انعطاف‌پذیری و اقتضایی بودن، ویژگی بارز آن‌هاست. در فرآیند انتخاب هم‌پیمان، رهبران باید رویکردی نظام‌مند و مبتنی بر پژوهش اتخاذ نمایند و فرصت‌های بالقوه را در برابر مخاطرات ذاتی به دقت بسنجند. ارزیابی دقیق باید بر محورهای زیر متمرکز باشد:

۱. منطق راهبردی

- ماهیت دقیق چالش یا فرصت راهبردی که هم‌پیمانی موردنظر به آن می‌پردازد چیست؟
- تا چه اندازه درک ما و هم‌پیمان‌های احتمالی از تهدید و منافع مشترک همسواست؟
- ۲. ارزیابی قابلیت‌ها و پتانسیل هم‌افزایی
هر یک از طرفین چه مزیت‌های ویژه‌ای اعم از نظامی، اقتصادی، فناورانه یا دیپلماتیک به مشارکت می‌آورد؟



اندیشکده خودرو
AUTO THINK TANK

اندیشکده خودرو، به عنوان پیشگام‌ترین نهاد مشاوره‌ای ایران در حوزه خودرو و حمل و نقل، با ارائه مطالعات راهبردی علمی و عملی، رسالتی بزرگ در ترویج نوآوری، پایداری و شناخت عمیق روندهای جهانی بر عهده دارد. این اندیشکده با اتکا به توانمندی‌های منحصر به فرد هسته دانشی خود و همکاری گسترده با دانشگاه‌های برجسته کشور، طیف وسیعی از تحلیل‌های سیاسی، اقتصادی و صنعتی را ارائه داده و از حرکت به سوی توسعه خودروهای پایدار و تقویت تاب‌آوری زنجیره تأمین حمایت می‌کند. همچنین با تمرکز بر هوش مصنوعی، ارتقای منابع انسانی و تجارت بین‌الملل، از طریق تحلیل‌های بازار، آموزش تخصصی و مشاوره حرفه‌ای، نقشی کلیدی در افزایش رقابت‌پذیری صنعت ایران در عرصه جهانی ایفا می‌کند.

۰۹۱۲۳۴۸۴۲۹۳

۰۲۱-۹۱۶۹۰۹۲۶



AUTOTT.IR

